

ادوارد سعید و روایت استعمار

سعید رحیم موسوی نیا^۱

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۱۲ تاریخ تایید: ۹۰/۰۳/۴

چکیده

متون ادبی بافت‌های اجتماعی را با قدرت و پیچیدگی ارائه می‌کنند. این متون تجارب اجتماعی را کامل‌تر به هم پیوند می‌دهند. همچنین، شیوه‌ی بازنمایی متون ادبی می‌تواند به فهم شایسته‌تر و تاریخی‌تر منجر شود. علاوه بر این، متون ادبی می‌توانند دیدگاه‌های متفاوت پایدار ایجاد نمایند. از این روی، ادبیات داستانی انتخاب زیباشناختی اکثر محققان و منتقدان پسا استعماری است. از دیگر سوی، تبلور شرق‌شناسی در زمینه‌های مختلف پژوهشی این گرایش عمومی رشته‌ی زبان‌شناسی را به یک رشته‌ی دانشگاهی تمام‌عیار در علوم اجتماعی تبدیل کرده است. یکی از عرصه‌های فرهنگی شرق‌شناسی همین ادبیات داستانی، روایت یا رمان است. روایت نمودی از ماشین فرهنگی است که برای از بین بردن خاطرات به جا مانده از خشونت امپریالیسم، انحراف ذهن بومیان و ایجاد ابهام به کار می‌رود. در نتیجه، حس بدبینی نسبت به حکومت امپراتوری و هژمونی ناشی از آن کم‌رنگ یا خنثی می‌شود. فواید چنین دستاوردی برای امپریالیسم فراوان است. این نوشته درصدد بررسی رابطه‌ی میان روایت و استعمار با تأکید بر آراء و آثار ادوارد سعید است.

واژگان کلیدی: روایت، ادوارد سعید، شرق‌شناسی، استعمار، امپریالیسم.

مقدمه

در طول زمان شخصیت‌های اندکی هستند که در حرفه‌ی خود آنقدر کارا و تأثیر گذارند که تقریباً روند آتی آن حوزه را به کلی تغییر می‌دهند. در بین چنین شخصیت‌هایی می‌توان به ادوارد سعید متفکر و محقق آمریکایی- فلسطینی و متخصص در جامعه‌شناسی، فرهنگ و ادبیات اشاره کرد که در عین حال در رشته‌های متنوع دیگری نیز به فعالیت می‌پردازد. فعالیت سعید بر پایه‌ی تفسیرش از تقابل بین امپراتوری- مستعمره می‌باشد که در پی کهن‌الگوی رایج تضاد مانند: شمال- جنوب، اکثریت- اقلیت، مرد- زن، متفکر- غیر متفکر و از این قبیل، می‌آید. چنین تقابلی از زمان پیدایش جامعه بشری وجود داشته است. اما روش برخورد سعید با مسأله رابطه‌ی بین امپراتوری- مستعمره بسیار متفاوت است. شرق‌شناسان قبل و احتمالاً بعد از او پیکره‌های بنا کرده‌اند از آثار کم و بیش قالبی که می‌توان آنها را حاصل یک عمر مطالعات دانست. از طرف دیگر سعید به مخالفت با همکارانش بر می‌خیزد و ماهیت واقعی آثار قالبی‌شان را در حوزه‌ی نظری آشکار می‌سازد (احمد^۱، ۱۹۹۳: ۱۷۳).

تبلور شرق‌شناسی به چنین روش نظام‌مندی به یک مکاشفه می‌ماند. از یک طرف، دانش به طور گسترده در زمینه‌های مختلف پژوهشی (از قبیل تاریخ، جامعه‌شناسی، فلسفه و ادبیات) رمز گشایی می‌شود. از طرف دیگر، جواب‌های بسیاری به دست می‌آید که اثر آن موجب می‌شود شرق‌شناسی از یک رشته‌ی عمومی زبان شناختی به یک رشته‌ی دانشگاهی تمام عیار در علوم اجتماعی تبدیل شود (سعید، ۱۹۹۱: ۲۹۰).

نکته‌ی مهمی که درباره‌ی شخصیت و نگارش سعید حائز اهمیت است، این است که او همیشه در قضاوت‌هایش بلند طبع است و وجدان کاری و دقت را (حتی در کوچکترین امور نیز) مد نظر قرار می‌دهد. او علی‌رغم همدردی با وضع بد فلسطینیان، با نکته‌سنجی بی‌طرفی را در لحنش رعایت می‌کند و هیچگاه در بند تجزیه و تحلیلش گرفتار نمی‌شود. از علاقه‌ی او نسبت به نویسندگان استعمار از قبیل: ر. کیپلینگ^۲، ای. ام. فوستر^۳، کنراد^۴ و فلوربر^۵ علی‌رغم این حقیقت که او از همکاری آنها با طرح استعمار آگاه است، ذره‌ای کم نشده است.

همان طور که پیشتر ذکر شد، سعید از برجسته‌ترین شرق‌شناسان است و نظریاتش در این حوزه تأثیر بسزایی در زمینه‌های مختلف داشته است. او تا حد زیادی در عرصه ادب و فرهنگ

-
1. Aijaz Ahmad
 2. R. Kipling
 3. E.M. Forster
 4. J. Conrad
 5. G. Flaubert

امروزی شناخته شده است. آوازه‌ی این منتقد فرهیخته و متفکر و عضو هیأت علمی دانشگاه کلمبیا آنقدر زیاد است، که تمام دنیا با نظریات و تفاسیر او در مورد ادبیات، هنر، سینما، موسیقی، تاریخ، جامعه و سیاست غرب آشنایی دارد. و این موارد به طور مکرر در گرد همایی‌ها و آثار مطبوعاتی گوناگون ذکر شده است. مهمتر از همه، سعید بر نقد رمان قرن نوزدهم اشراف دارد. کتابش با عنوان *فرهنگ و امپریالیسم* (۱۹۹۳) نه تنها نقد نویسندگانی از قبیل کیپلینگ، ای. ام. فوستر و جوزف کنراد است، که بی‌پرده درباره‌ی مستعمرات غرب می‌نوشتند؛ بلکه همچنین نقد تعدادی از نویسندگان انگلیسی از قبیل جین آستن^۱ و چارلز دیکنز^۲ است که رمان‌هایشان، *منسفیلد پارک*^۳ و *آرزوهای بزرگ*^۴، به طور ضمنی راجع به مسأله‌ی امپراتوری و مستعمره می‌باشد.

شرق شناسی

مفهوم اصطلاح «شرق شناسی»^۵، همان گونه که در *فرهنگ انگلیسی آکسفورد* آمده است (۱۹۷۱)، تا دوره‌ی استعمارزدایی که پس از جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست تغییر چندانی نکرده است. از این پس در طول بیست سال، این واژه نه تنها به کار شرق‌شناسان و ویژگی‌های کشورهای شرقی اشاره می‌کرد بلکه تبدیل به نهادی برای رویارویی با شرق، دیدگاهی از اسلام، ابزاری برای امپریالیسم غربی، گونه‌ای از تفکر و اندیشه بر اساس افتراق میان شرق و غرب و همچنین نوعی ایدئولوژی جهت تسلط بر سیاهان، فلسطینیان و حتی زنان و سایر گروه‌های محروم گردید. این تغییر و تحول که به گفته‌ی مکنزی از بزرگترین تحولات معنایی تاریخ است، بیشتر توسط خود شرق‌شناسان که غالب آن‌ها در شرق زندگی می‌کردند انجام پذیرفت. (۱۹۹۵) در این میان می‌توان به انور عبدالملک^۶ (جامعه‌شناس مصری) عضو مرکز ملی پژوهشی در پاریس، طیب‌باوی^۷ دانش‌آموخته‌ی تاریخ عربی در دانشگاه لندن، ادوارد سعید دانش‌آموخته‌ی فلسطینی الاصل ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا و برایان ترنر^۸ جامعه‌شناس مارکسیستی اشاره کرد. نتیجه‌ی این تحول ایجاد گونه‌ای از شرق‌شناسی هم راستا با امپریالیسم و نژاد پرستی می‌باشد.

1. J. Austen
2. C. Dickens
3. Mansfield Park
4. Great Expectations
5. Orientalism
6. Anwar Abdel Malek
7. A. L. Tibawi
8. Brian Turner

در کل همه‌ها علیه شرق‌شناسی بر چهار محور پایه گذاری شده بود: تلقی شرق‌شناسی به عنوان ابزاری امپریالیستی (عبدالملک، «بحران شرق‌شناسی»، ۱۹۶۳)، شرق‌شناسی به عنوان نوعی اسلام‌شناسی و عرب‌شناسی (طیباوی، «نقد شرق‌شناسان انگلیسی زبان» و نقد دوم شرق‌شناسان انگلیسی زبان»، ۱۹۶۴، ۱۹۷۹)، شرق‌شناسی به عنوان «هویتی جمعی و حقوقی» و «نظامی فراگیر و سلطه جو» (سعید، ۱۹۹۱: ۱۴) و بالاخره شرق‌شناسی به عنوان توجیهی برای گونه‌ای از تفکرات و نظریه‌ها در باب جغرافیا، اقتصاد و جامعه‌شناسی شرق (۱۹۷۸).

چنین اتهاماتی علیه شرق‌شناسی پایینتر از حد انتظار بود. عبدالملک نقد خود را بر پایه‌ی نظریه‌های مارکس بنا نهاده است. طیباوی از اصول سنتی و نه چندان علمی بهره جسته است. ادوارد سعید نیز با توجه به آثار روشنفکران غربی از جمله دریدا^۱، گرامسی^۲ و فوکو^۳ و نشان دادن خلأیت منحصر به فرد به نقد شرق‌شناسی پرداخته است. نقد ترنر هم بر اساس برخی نظریه‌های مارکس و ادبیات ضداستعماری وی انجام پذیرفته است.

انگیزه‌ی اصلی چنین همه‌هایی علیه شرق‌شناسی از تنفر نسبت به امپریالیسم (عبدالملک)، عدم احترام شرق‌شناسان انگلیسی زبان به اسلام (طیباوی)، احساس درونی فقدان و پریشانی و تلاشی ملی (سعید) و بیزاری از سیاست‌های نظام سرمایه‌داری (ترنر) ناشی می‌شود. در چنین شرایطی و با توجه به احساسات جمعی و فردی، به گفته‌ی طیباوی، فعالیت‌های عده‌ای از روشنفکران و نویسندگان غربی در جهت رفع اتهام از شرق‌شناسی موفق نبوده است.

هدف ناقدان شرق‌شناسی، به گفته‌ی خود آن‌ها، بازبینی و بازنگری در روش‌های اتخاذ شده توسط شرق‌شناسان (عبدالملک)، استنباطی بهتر از مسئله‌ای دیرینه (طیباوی)، نمایش انحطاط تدریجی دانش توسط شرق‌شناسان (سعید) و بالاخره تجدید نظر در مشاجره‌ی قدیمی میان مارکسیست‌ها، جامعه‌شناسان و شرق‌شناسان در خصوص تاریخ و ساختار اجتماعی آفریقای شمالی و خاورمیانه (ترنر) می‌باشد. (مکفی، ۲۰۰۲: مقدمه)

مهمتر از همه، ادوارد سعید با انتشار کتاب شرق‌شناسی توجهات زیادی را به خود جلب کرد و به عنوان محقق صاحب نام شناخته شد. این کتاب نقدی است بر حوزه‌ی نظری مطالعات شرق که خود رشته‌ی است علمی که چندین قرن در معتبرترین دانشگاه‌های اروپا ارائه می‌شد. این زمینه‌ی مطالعاتی، بخشی گسترده و پیچیده از دانش را در بر می‌گیرد، که ترکیبی از رشته‌های مختلف از قبیل لغت‌شناسی، زبان‌شناسی، قوم‌نگاری و تفسیر فرهنگ از طریق کشف، بازیابی، گردآوری و ترجمه‌ی متون شرقی است.

1. Jacques Derrida
2. Antonio Gramsci
3. Michel Foucault

اجازه بدهید نگاهی کوتاه به نظریه‌های ادوارد سعید بیندازیم. او در کتاب *شرق‌شناسی* راجع به موضوعات مهمی بحث می‌کند. در مرحله‌ی اول او اصل را بر این قرار می‌دهد که دانش بدست آمده از شرق‌شناسی علی‌رغم آنچه وانمود می‌کند، نمی‌تواند واقع‌گرا و بی‌طرف باشد. در واقع همین امر است که انگیزه لازم را به غربی‌ها برای تسلط جغرافیایی بر شرق می‌دهد. پس باید بین جغرافیای علمی و جغرافیای تجاری تمایز قائل شد. سعید اعتقاد دارد که رابطه‌ی بین غرور ملی در دستاوردهای علمی و اجتماعی و انگیزه‌ی بهره‌کشی اولیه در جهت شناخت استعمار مؤثر است (همانجا: ۲۱۸). مرحله‌ی دوم، او معتقد است که یک جامعه با تصور کردن دیگری است که می‌تواند هویتش را بیش از پیش نمایان کند. در موضوع مورد بحث، شرق‌شناسی به غرب کمک کرد تا خودش را تعریف کند. بنابراین غرب از لحاظ فرهنگی و فکری برتری می‌یافت. در حالی که شرق از نظر فرهنگی عقب‌مانده و بی‌تحرک متصور و منعکس می‌شد. پس بر طبق شرق‌شناسی، غربی‌ها و شرقی‌ها در تقابلند. سعید این سخن کرومر را تکرار می‌کند که می‌گوید: «*شرقی‌ها دروغ‌گوهای دیرینه‌ای هستند. آن‌ها کسالت آور و شک برانگیزند و به طور کلی مخالف شفافیت، صراحت و نجابت نژاد انگلو ساکسون‌ها هستند.*» (همانجا: ۳۹) و در مرحله‌ی سوم، شرق‌شناسی، تصویری ساختگی و منفی از شرق و فرهنگ شرقی نشان می‌دهد. شهوت‌پرستی، خودکامگی، ذهنیت منحرف، بی‌دقتی و عقب‌افتادگی شرقی‌ها، همه ویژگی‌هایی هستند که سعید در توصیفش از شرق‌شناسی نقل می‌نماید.

او شرق‌شناسی را با معانی مختلفی عرضه می‌کند و ادعا می‌کند که دارای ارتباط متقابل هستند. او تعریف نظری اش را از شرق‌شناسی این چنین بیان می‌کند:

"*شخصی که راجع به شرق‌شناسی قلم می‌زند، تحقیق می‌کند و یا به تدریس آن مشغول است (و این امر در مواردی که آن شخص، مردم‌شناس، جامعه‌شناس، مورخ یا لغت‌شناس باشد، صدق می‌کند) چه در جنبه‌های عام و چه خاص، یک شرق‌شناس به شمار می‌آید و آنچه را که او به آن می‌پردازد، شرق‌شناسی می‌نامند.*" (همانجا: ۲).

تعریف دیگری که او آن را ذهنی می‌نامد، تعریف کلی‌تری است:

"*شرق‌شناسی یک سبک فکری است بر پایه‌ی تقابل هستی‌شناختی و معرفت‌شناسی که بین دنیای شرق (بیشتر) دنیای غرب ایجاد شده است. بنابراین تعداد کثیری از نویسندگان از جمله شعرا، رمان‌نویسان، فلسفه‌دانان، نظریه‌پردازان سیاسی، اقتصاددانان و نمایندگان امپریالیسم، تضاد ریشه‌ای بین شرق و غرب را نقطه‌ی شروع تئوری‌های پیچیده، حماسه‌ها، رمان‌ها، تعاریف اجتماعی و محاسبات سیاسی راجع به شرق و مردمش و نیز آداب و رسوم، اندیشه، سرنوشت و دیگر موارد مرتبط به آن‌ها، می‌دانند.*" (همانجا: ۲-۳).

ادوارد سعید شرح جامع‌تری از شرق‌شناسی را ارائه می‌دهد که در آن دیدگاه‌های قبلی را با معنی مادی و تاریخی آراسته است:

"با در نظر گرفتن اواخر قرن هجدهم به عنوان نقطه‌ی شروعی تقریبی برای شرق‌شناسی، می‌توان آن را به عنوان یک اقدام منسجم برای پرداختن به شرق، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داد پرداختن به شرق از طریق اظهار نظر کردن و تفاسیر توجیه پذیر، توصیف، تدریس، نظم بخشیدن و کنترل آن: در یک کلام شرق‌شناسی سبکی است غربی برای سلطه جویی، تجدید قواکردن و صاحب اختیار شرق بودن." (همانجا: ۳).

سپس ادوارد سعید به شرق‌شناسی به دیده‌ی یک گفتمان می‌نگرد، اصطلاحی که میشل فوکو در کتاب‌های *دیرینه‌شناسی دانش*^۱ (۱۹۷۲) و *مراقبت و تنبیه*^۲ (۱۹۷۵) به کار برد، تا نظامی را که اروپایی‌ها برای ایجاد شرقی جدید در حوزه‌های گوناگون برپا کرده بودند، درک کند. تعریف بعدی سعید راجع به شرق‌شناسی، این گونه است:

"پس شرق‌شناسی ساخته‌ی توهم اروپائیان درباره‌ی شرق نیست، بلکه تجلی تئوری و عمل است که سرمایه‌ی مادی قابل ملاحظه‌ای را برای نسل‌های زیادی به ارمغان آورده است." (همانجا: ۶).

از سوی دیگر شرق‌شناسی به توزیع شناخت جغرافیای سیاسی که در درون متون زیبایی شناختی، اقتصادی، جامعه‌شناختی، تاریخی و لغت‌شناسی وجود دارد، اطلاق می‌شود. تعریف دیگری که در وصف شرق‌شناسی آمده چنین است: «سرچی است مبسوط از تقابل ریشه‌ای جغرافیایی و نیز مجموعه‌ی کاملی از گرایش‌هاست که به دنبال کشف عالمانه، بازسازی لغت‌شناسی، تجزیه و تحلیل فیزیولوژیکی، دورنمایی و توصیف جامعه‌شناختی است. نه تنها خلق می‌کند بلکه حافظ آن نیز می‌باشد.» از همه مهمتر شرق‌شناسی از دیدگاه سعید به شرح زیر می‌باشد:

"گفتمانی است که به هیچ وجه رابطه‌ی قرینه و مستقیمی با قدرت سیاسی مطلق ندارد؛ بلکه بیشتر در تبادلی نابرابر با قدرت سیاسی (در رابطه با استقرار امپراتوری یا استعمار)، قدرت عقلانی (در رابطه با علوم غالب مثل تشریح یا زیاتشناسی تطبیقی یا هر علم تدبیر‌گری جدید)، قدرت فرهنگی (در رابطه با ارزش‌ها، متون و گرایش مرسوم)، قدرت اخلاقی (در رابطه با این تفکر که آنچه ما انجام می‌دهیم و آنچه آن‌ها نمی‌توانند انجام دهند و یا آنچه که ما می‌فهمیم و آنچه که آن‌ها نمی‌فهمند." (همانجا: ۱۲)

در این روش نویسنده‌ی شرق‌شناسی حس کنجکاوی خواننده را با ارائه‌ی مجموعه‌ای از معانی متفاوت برای ایجاد یک معنی جامع و گویا از این مفهوم پیچیده‌ی جدید، بر می‌انگیزد.

قدرت بازنمودی روایت

تفاوت بین شرق و شرق‌شناسی شبیه تفاوت بین واقعیت و بازنمایی است. آیا واقعیت را می‌توان صادقانه بازنمایی کرد؟ متفکران مختلف به طور متفاوتی به این سؤال پاسخ داده‌اند. نیچه معتقد است که بازنمایی واقعی غیر ممکن است؛ زیرا حقایق همواره در فرآیند ارتباط تحریف می‌شوند. از سوی دیگر در مکتب مارکسیسم، روایت‌ها را می‌توان واقعی دانست. اما نظر سعید چیست؟ موضعش درباره‌ی این موضوع چیست؟ پاسخش تا حدی مبهم است. او معتقد است که مرز بین بازنمایی و نادرست‌نمایی بسیار باریک است.

بنابراین در بحث استعمار، امپریالیسم به فرهنگ ربط داده می‌شود. روایت به عنوان نمودی از ماشین فرهنگی برای از بین بردن همه‌ی خاطراتی که از خشونت امپریالیسم به جا مانده، انحراف ذهن بومیان و ایجاد ابهام استفاده می‌شود. در نتیجه احساس خوبی (عاری از بدبینی) نسبت به قدرت حاکم ایجاد می‌کند. روایت در خلق چنین حسی تواناست. فواید چنین دستاوردی برای امپریالیسم فراوان است. اول اینکه استعمارطلبان در استفاده از قدرت بر ضد بومیان احساس شغف همراه با رضایت مندی دارند. دوم، آن‌ها از داشتن یک عقلانیت آرمانی برای موفقیت در حکمرانی بر بومیان زیر دست خوشحال هستند. سوم، به اصطلاح "رسالت تمدن‌سازی"، تضمین‌کننده‌ی رهایی و رستگاری برای غربی‌هاست. چهارم، حکومت امپراتوری نگران خشونت و استثمار است که به کار می‌گیرد نیست. و آخر سر استعمارگران پس از آواره کردن بومیان، تاریخ آن‌ها را دگرگون و بازنویسی می‌کند. ادوارد سعید نتیجه‌ی کلی همه‌ی این موارد را بصورت «*میزهای از هنرهای روایت و اظهار نظر درباره‌ی قلمروهای وسیع تحت سلطه و نفوذ*» در نظر می‌گیرد، که مقدر شده تا زیر طوق استعمار باقی بمانند (سعید، ۱۹۹۴: ۱۵۸-۹). این دیدگاه را نباید بدبینانه در نظر گرفت. ادوارد سعید و دیگر منتقدان پسا استعماری فضای کافی برای تصور کردن بومیان به عنوان افرادی مستقل را باقی گذاشته‌اند. اما برای این کار به بومیانی با انگیزه، برای ایستادگی و مقاومت در برابر ستمگری و سلطه‌ی استعمار و برای جنگیدن در راه وطن تا آزادی آن، نیاز است. بندیکت اندرسون در کتابش *جوامع خیالی* تأکید می‌کند که آن‌ها نیاز به تصور جدیدی از جوامع ملی خود دارند (اندرسن، ۱۹۹۱). بنابراین روایت دارای رابطه‌ی نسبی با فرهنگ و تا حد زیادی وابسته به استعمار (و عضوی از آن) است. برای روشن شدن بحث لازم است تا به بررسی ماهیت رابطه‌ی بین استعمار و نوع ادبی رمان بپردازیم.

نکته‌ی جالب در این بحث اختلاف آشکار بین روش «مطالعات فرهنگی» و روش «مطالعات دقیق» (مطالعات بدون پیشداوری) است. روشن است که توجه یا عدم توجه به بافت، کیفیت و عملکرد شاعرانه متن مطالعه شده در یافتن مرز بین دو رویکرد ذکر شده کمک می‌کند. در

واقع مطالعات فرهنگی نباید نسبت به مطالعات دقیق بی‌توجه باشد. اما باید گفت که متون به عنوان اسناد اجتماعی رتبه‌بندی می‌شوند؛ که احتیاج به کاربرانی برای تثویز کردن مطالبشان دارند. چنین زمینه‌هایی نیاز به روش مطالعه‌ی دقیق دارد، تا استفاده از متون را در پی داشته باشد و آن را تحقق بخشد. متون ادبی و تخیلی با پیچیدگی‌های خاص زبان شناختی و باز نمودی می‌تواند تا حد زیادی معرف موقعیت اجتماعی باشد. در مطالعات فرهنگی می‌توان بررسی کرد که متون فرهنگی و نوشته‌های تخیلی به عنوان یک زیر مجموعه، چگونه در موقعیت‌های اجتماعی گوناگون به طور متفاوت تفسیر می‌شوند. افراد مختلف ممکن است متون را با اهداف متفاوتی بخوانند و به تفاسیر متفاوتی برسند و نیز معانی متفاوتی را برداشت کنند. این نوع مطالعه به یک شیوه‌ی نسبتاً پیچیده‌ی فرهنگ‌شناسی نیاز دارد.

اما دلایل متفاوتی پشت این تفکر است که می‌گوید متون ادبی به عنوان مظاهر ممتاز واقعیت اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند، و نیز با آن‌ها به عنوان اسناد اجتماعی که قدرت مکاشفه‌ی خاصی دارند، رفتار می‌شود. متون ادبی، نظریات تثبیت شده و بافت‌های اجتماعی را با قدرت و پیچیدگی ارائه می‌کنند. این متون همچنین تجارب اجتماعی را کاملتر به هم پیوند می‌دهند. شیوه‌ی بازنمایی متون ادبی می‌تواند به فهم شایسته‌تر و تاریخی‌تر منجر شود. به علاوه متون ادبی توانش ایجاد دیدگاه‌های متفاوت پایدار را دارد. این متون، اخلاقیات و ساختار سنتی فرهنگ یک جامعه را به منظور آشکار کردن حقایق فرهنگی آن جامعه به کار می‌گیرند. بنابراین بسیار آشکار است که متن ادبی دارای ویژگی بازنمودی و مکاشفه‌ای ممتازی است. از طرف دیگر بهره بردن از ادبیات در مطالعات فرهنگی مستلزم نوعی از مطالعات دقیق است. اما برای رسیدن به این نتیجه درباره‌ی ماهیت ارتباط بین مطالعات فرهنگی و مطالعات دقیق، این فرض کاملاً طبیعی است که این مورد در اصل، موضع بیشتر منتقدانی است که تصمیم گرفته‌اند، تفسیر مادی‌گرایانه‌ی این متون را ارائه دهند. در این روش سیر تاریخی متن، جایگاه محصول و کاربرد آن، از خود متون برجسته‌تر هستند. همچنین گفتن این مطلب که مطالعه بدون پیشداوری به تنهایی، غیر قابل اعتماد و به‌اندازه‌ی یک تفسیر جامعه‌شناسانه‌ی ناقص، کاستی‌هایی را به همراه دارد. مطالعه‌ی بدون پیشداوری ممکن است خواننده را سرگرم کند، اما مطمئناً عطش او را بیشتر می‌کند. بنابراین از آنجایی که اهمیت اجتماعی خاصی را برای متون ادبی متصور می‌شویم، به عهده‌ی ماست که سیر رشد مطالعات فرهنگی را به آیندگان انتقال

استعمار و روایت

روایت، به عنوان بخش متعالی فرهنگ نقش مهمی را در شکل دادن و حفظ دیدگاه‌های استعماری حاکم ایفا می‌کند. روایت معرفی‌کننده‌ی بن‌مایه‌ها و موضوعات استعماری است و نیز در تثبیت آن‌ها مؤثر است. از طرف دیگر ماهیت رمان به گونه‌ایست که همواره درجه‌ای از مقاومت و گفتگو را در خود دارد. بنابراین، این نوع ادبی مناسب‌ترین ژانر برای طرح تفکرات متضاد و سخن‌های مخالف هم، است. روایت بر منطق گفتگو استوار است. اما نکته‌ی مهم دیگری وجود دارد، که روایت را به بخش اصلی سیاست استعماری تبدیل می‌کند. روایت و استعمار زمینه‌ی مشترکی دارند. مردم در اوایل قرون وسطی و در طول سده‌های میانه و نیز اوایل رنسانس برای لذت بردن از امکانات و تماشای دنیا از نزدیک، به سفر می‌رفتند. اگرچه در همان زمان همان مردم با قوه‌ی تخیلشان شروع به بازسازی مکان‌های جدید و خلق سکنه‌های آنها پرداختند. گروه‌های مختلف مثل سیاحان علمی، مبلغان مذهبی، نویسندگان و افراد نظامی به سمت نیم کره‌ی غربی (آمریکا) هجوم بردند و همزمان، حجم عمده‌ای از نوشتار، از گزارشات علمی گرفته تا آثار تخیلی پدید آمد. گاهی اوقات سفرنامه‌ها و حسب حال‌ها در آثار تخیلی قرون ابتدایی (از قبیل *رابینسون کروزوئه*^۱ و *نمایشنامه‌ی طوفان*^۲) استفاده می‌شد. منتقدان بسیاری مثل یان وات^۳ و ادوارد سعید اثر اخیر الذکر را اولین رمان انگلیسی به حساب آوردند. پس ماهیت رمان و تاریخش که با استعمار گره خورده است، دو عامل مهم هستند که روایت را به مبلغی مؤثر و کارآمد برای استعمار تبدیل می‌کنند. همچنین مناسب بودن روایت برای واکنش‌های ادبی پسا استعماری که برگرفته از متون ادبی مستعمرات در پاسخ به استعمار است، به اثبات رسیده است.

تجزیه و تحلیل ادوارد سعید از شرق‌شناسی می‌تواند عامل آغاز تحقیق در این زمینه باشد. نویسنده‌ی کتاب شرق‌شناسی اصل را بر این قرار داده است که تاریخ مشخصی از بازنمایی و تملک از شرق توسط اروپائیان وجود دارد و این تاریخ با دوره‌ی استعمارگری در طول تاریخ اروپا مصادف است. شرق‌شناسی یا مطالعه‌ی شرق از دیدگاه غرب همانا تلاشی در جهت قرار دادن شرق در مقابل غرب است. بنابراین شرق‌شناسی به سنتی برای بازنمایی تبدیل می‌شود. اصطلاح شرق‌شناسی در طول تاریخ معانی مختلفی به خود گرفته است. شرق در بیشتر نوشته‌های قرن هیجدهم به ترکیه، خاور نزدیک شبه جزیره عربی تحت سلطه‌ی امپراتوری عثمانی اطلاق می‌شد. آفریقای شمالی در متون ادبی قرن نوزدهم به این لیست اضافه شد. در

1. Robinson Crusoe
2. The Tempest
3. Ian Watt

قرن بیستم منظور از شرق در متن‌ها بیشتر به آسیای جنوبی و مرکزی بر می‌گردد. سپس اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نشان دهنده‌ی دامنه‌ی مطالعات ما از ادبیات بریتانیا دربار‌هی هند است؛ که مجموعه‌ی خاص خود را از سنت‌ها، روایت‌ها، محصولات ادبی، فرهنگی و اقتصادی و نیز ساختار مدیریت، داراست.

طبق گفته‌ی ادوارد سعید آنچه حول موضوع «گفتگو و تبادل فرهنگی» می‌چرخد، واقعیت نیست بلکه بازنمایی است. پس او برای رسیدن به این نتیجه که بازنمایی شرق الزاماً متفاوت از خود شرق است، بین حضور و باز حضور تمایز قائل شده است. او به این موضوع اشاره می‌کند که:

"اینکه شرق‌شناسی اصلاً مفهومی را القا می‌کند یا نه بیشتر به غرب مربوط می‌شود تا شرق، این مفهوم مستقیماً وامدار بازنمایی اسلوب‌های متعدد غربی است که شرق را در جایی که دربار‌هی آن بحث می‌شود، به وضوح نشان می‌دهد." (سعید، ۱۹۹۱: ۲۲).

رمان نوعی ادبی است که قرابت زیادی با شرق‌شناسی دارد و این رابطه به زمان رابینسون کروزوئه که در آن یک اروپایی در جزیره‌ای دور دست و غیر اروپایی ساکن می‌شود، بر می‌گردد. اما چه چیزی در رمان وجود دارد که به آن رنگ و بوی شرقی می‌دهد؟ پاسخ در ماهیت رمان به عنوان مؤلفه‌ی فرهنگ و اکتشاف امپریالیستی نهفته است.

بدیهی است که شکل رمان، گزیده‌ی زیبایی شناختی اکثر محققان و منتقدان پسا استعماری است. محققان برجسته نظریه‌های پسا استعماری را برای نقد رمان‌های متعددی به کار برده‌اند. دلایل زیادی در این امر دخیل است که همگی به ماهیت رمان باز می‌گردد. اول اینکه رمان گونه‌ای از بازنمایی است و به خودی خود قادر است به ابزاری جهت نشان دادن هویت انسان تبدیل شود. به طور کلی رمان هم دنیای خاص خود را دارد و هم دنیایی غیر از دنیای خود را بازآفرینی و بازنمایی می‌کند. پس رمان در بافت مقاومت ممکن است به عنوان اثری که از دل روایت یک ملت برآمده و در آن دخیل است در نظر گرفته شود. بنابراین بازنمایی و هویت برای محققان مطالعات پسا استعماری اهمیت پیدا می‌کند. در درجه‌ی دوم روایت چند آوایی، مفهومی که میخائیل باختین برای اولین بار باب کرده است، ساختار مباحث گوناگون اجتماعی متعلق به رمان را نمایان می‌کند (باختین، ۱۹۸۱، وایس ۱۹۹۷). به شیوه‌ای مشابه، ادبیات پسا استعماری توجه زیادی را به مفهوم چندآوایی در رمان نشان می‌دهد، تا بر ماهیت ناهمگون رمانی که بازنمایی یک ملت است، پافشاری کند.

سعید اصل را بر این قرار داده است که یکی از جنبه‌های مهم فرهنگ فرانسه و بریتانیا، به ویژه قرن نوزدهم و بیستم، رمان است. او با اشاره به فرهنگ به عنوان مجموعه‌ای از «کنش‌ها» (از قبیل «هنرهای توصیفی، ارتباط و بازنمایی») که مستقل از حوزه‌ی اقتصادی، اجتماعی و

سیاسی است، به شرح جزئیات عقیده‌ی خود در این باب می‌پردازد. این «کنش‌ها» معمولاً دارای ساختار زیبایی‌شناختی و اغلب لذت‌گرا هستند. سعید با در نظر گرفتن شکل‌گیری دیدگاه‌های امپراتوری به دو مورد اشاره می‌کند: یکی اندازه دانش عمومی درباره‌ی سرزمین‌های دور دست دنیا؛ و دیگری دانش تخصصی... (سعید، ۱۹۹۴: مقدمه). منظور اصلی وی این است که داستان‌ها حول محور آنچه که محققان و رمان‌نویسان درباره‌ی سرزمین‌های ناشناخته به تصویر می‌کشند، می‌چرخد. این داستان‌ها پدید آورنده‌ی الگویی هستند که می‌بایست توسط ملت‌های استعمارزده به صورت آگاهانه یا غیرآگاهانه و با توجه به هویت و تاریخ آنان، دنبال شود. سعید می‌افزاید:

"جنگ اصلی امپریالیسم بر سر سرزمین است. البته وقتی صحبت از این بود که چه کسی مالک زمین باشد، چه کسی حق سکونت و کار کردن روی آن را دارد، چه کسی نگهداری و اداره اش می‌کند، چه کسی در گذشته بر آن سیطره داشته است و چه کسی در حال حاضر برای آینده‌ی آن برنامه‌ریزی می‌کند؟ همه‌ی این موضوعات در روایت منعکس و بر سر آن‌ها رقابت می‌شد و حتی گاهی تصمیم‌گیری به عمل می‌آمد." (همانجا).

هومی ک. با با، این عقیده را در کتابش با عنوان *ملت و روایت به درستی و تفصیل بررسی می‌کند*.

سعید منکر این تصور است که «نویسندگان بدون هیچ اراده‌ای تحت تأثیر مکتب، طبقه یا تاریخچه‌ی اقتصادی قرار می‌گیرند.» بر عکس، او معتقد است که نویسندگان «در سرگذشت جوامعشان از تاریخ و دیگر تجارب اجتماعی به میزان متفاوت تأثیر می‌پذیرند و نیز بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند.» (همانجا). نوعی «انسجام بی‌نظیر» و «تمرکز فرهنگی خاص» وجود دارد. با این وجود بر طبق گفته‌ی سعید درباره‌ی تجربه‌ی امپراتوری غرب، این موضوع مربوط به تجربه‌ی گسترده رمان‌نویسی در طول قرون نوزدهم و بیستم، (بویژه در تاریخ ادبی بریتانیا) است.

بنابراین رمان دارای شکلی بازنمودی است که بخش فعال فرهنگ اجتماعی را شکل می‌دهد. رمان‌نویسان به نوبه‌ی خود نقش مهمی را در روایت یک ملت از طریق سنت‌های رایج آن ملت، بازی می‌کنند. عصر استعمار و استعمارگری، رمان‌نویسان بسیاری را خلق کرد که به طور گسترده درباره‌ی تجربه‌ی امپریالیسم قلم می‌زنند. در تمام جنبه‌های فرهنگ بریتانیا، منابعی برای تجربه‌ی استعماری و اشاراتی به امپراتوری وجود دارد؛ ولی باز این ادبیات داستانی است که مشاهدات مذکور را بطور روشنتر و واضح‌تر و با نظم بیشتری بازنمایی می‌کند. سعید مدعی است که این اشارات «ساختاری از رویکرد و اشاره» را ایفا می‌کند (همانجا، ۷۳). نمونه‌ها در این زمینه بسیار متعدد و طیف آن به وسعت رمان انگلیسی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. یکی از این نمونه‌ها داستان جین آیر است که در آن برتا میسن، همسر دیوانه‌ی روچستر که

زنی اهل هند غربی است، در قالب شخصیتی متوحش به تصویر کشیده شده و در اتاقی مجزا زندانی شده است. در آثار اکثریت بی‌شماری از نویسندگان از جمله کیپلینگ، کنراد، آرتور کانن دوئل^۱، ریدر هگارد^۲، آر. ال. استیونسن^۳، جرج اورول^۴، جویس کری^۵، ای. ام. فورستر و تی. ای. لورنس^۶، اشاراتی به حقایق امپریالیسم وجود دارد.

تشبیه کردن رمان به سفر زیارتی و اکتشافی گویای این است که امروزه، ادبیات پسا استعماری به موضوعی مشترک برای منتقدان و محققان تبدیل شده است. رمان‌ها همیشه به داستان‌های سرزمین‌های دوردست پرداخته‌اند. صحنه‌ی سفرهای گالیور، دن کیشوت، سیروسلوک زائر^۷ و بسیاری از رمان‌های دیگر، در مکانی دور از وطن رخ می‌دهد. آن‌ها به مکان‌های دوردست، غیر بومی و عجیب می‌پردازند. اما هر سیاحتی در پسا استعمار دو جنبه دارد: یکی عینی و دیگری ذهنی. رمان‌نویس یا سیاح که یک مشاهده‌گر است، مشاهداتش را از دیدگاه شخصی خود شرح می‌دهد که این دسته خواهی نخواهی ذهنی است. دسته‌ی عینی بر عکس قبلی توسط سیاح مشاهده می‌شود و بدون هیچ تغییری بازنمایی می‌شود. مسأله‌ی اصلی در این‌جا روشی است که رمان‌نویسان در توصیف جوامع استعمارزده به کار می‌گیرند. از این جهت، ادوارد سعید سه دسته از نویسندگانی را که به عنوان ذهن منفصل درباره‌ی شرق قلم می‌زنند و مقیم مستعمرات هستند، معرفی می‌کند. نویسندگان دسته‌ی اول به عنوان مشاهده‌گر علمی، با استفاده از اطلاعات، یک شرق‌شناسی حرفه‌ای را ایجاد می‌کنند. دسته‌ی دوم میل کمتری برای قربانی کردن ذهنیت مستقل‌شان در پای مفاهیم منسجم شرق‌شناسی دارند. دسته‌ی سوم نویسندگان جزئی از طرح استعمار است که محتوای نوشته‌ها را تعیین می‌کنند. اگر چه شکل به عنوان یک ساختار زیبایی شناختی، همان است که نویسنده مشخص می‌کند. بنابراین دامنه‌ی این تغییرات از اظهارات شخص نویسنده‌ی مستقل تا دانش مربوط به شرق، که آن را شرق‌شناسی می‌نامیم، کشیده شده است.

در سفر (یا سیاحت) ذکر شده می‌توان از تعدادی محدودیت‌ها نام برد، که فهم سیاح را دشوار می‌کند. در این مورد سعید به شرق معرفی شده توسط شرق‌شناسان، ارجاعات و ضرورت‌های رسمی برای فراگیری شرق‌شناسی، اشاره می‌کند. از همه مهمتر رمان زاده‌ی قصد و نیت سیاح

-
1. Arthur Conan Doyle
 2. Rider Haggard
 3. R.L. Stevenson
 4. George Orwell
 5. Joyce Carey
 6. T.E. Laurence
 7. Pilgrim's Progress

است. خودآگاهی بر پایه‌ی کل این واقعیات بنا می‌شود، واقعیاتی که ساختار ذهنی خود را بدنبال دارد.

بنابراین رمان تبدیل به متداول‌ترین ابزار برای رواج مفهوم امپریالیسم شد، در عین حال که نظریه پسااستعماری گسترش یافت و بعنوان یک حوزه‌ی آموزشی جدید (و نه یکی از رشته‌های پایه‌گذاری شده‌ی غربی) بطور منسجم مطالعه شد. دو دلیل عمده را که می‌توان در این باره ذکر کرد، یعنی مقاومت مستعمرات و عدم کارآیی شیوه‌ی اروپائیان در مهار این حوزه‌ی جدید، منجر به این امر شد که نتوانند دامنه‌ی وسیع ادبیات پسا استعماری را در چارچوب مورد نظر خود مهار کنند.

رابطه‌ی بین رمان و استعمار به گذشته‌های دور باز می‌گردد. بدیهی است که این دو اشتراکات زیادی دارند. رمان بین واقعیات و تخیلات در نوسان است و ساختارهای استعماری بر پایه‌ی این نوسانات ترسیم می‌شوند، تا بتوانند شیوه‌ها و استراتژی‌های خود را توجیه کنند. بازآفرینی، بازنمایی، تخریب از درون و وارونه‌سازی از عناصر ارتباطی بین رمان و امپریالیسم هستند. اما این ارتباط فراتر از این مقوله‌ها است.

"پیدایش رمان با طرح استعماری اروپا مصادف بود و جزئی از قلمرویی گفتمانی بود که به ایجاد موضوعی یکپارچه و جهان‌شمول می‌پرداخت. این موضوع یکپارچگی خود را مدیون نابودی موضوعات دیگر است." (عظیم، ۱۹۹۳: ۳۰).

به نظر می‌رسد یک وابستگی درونی بین رمان و امپریالیسم وجود داشته باشد، که نگاه جامع‌تری به این موضوع را می‌طلبد: رمان ژانری امپریالیستی است، نه تنها در مضمون و لحظه‌ی تاریخی پیدایش آن، بلکه در ساختار صوری یا همان صدای روایی که ساختار روایت را نگه می‌دارد (همانجا). این که رمان شیوه‌ای معمول در جهت خدمت به امپریالیسم بود یا در تضعیف آن، نیاز به بررسی در متون خاص دارد. با این وجود این نوع ادبی درمقوله‌ی تجدد مطمئناً چند آوایی است؛ فراتر از تک صدایی است و آن را افشا می‌کند.

نتیجه‌گیری

نظام استعماری در قلمرو روایت موضوعی برای دیدگاه‌های گوناگون است. رمان‌هایی از قبیل *رابینسون کروزوئه* بیان‌کننده‌ی روح ماجراجویانه و سفر‌گایی تأسیس سلطه‌ی استعمار است. اما اگر هدف، پیشرفت روند رمان بریتانیا است، باید تاریخ امپراتوری بریتانیا همراه با فراز و نشیب‌هایش به دقت مورد مطالعه قرار گیرد. طیف این تاریخ از رمان‌های پر مخاطره و ماجراجویانه‌ی دریانوردی ماریات، تا رمان‌های جوزف کنراد (که بازتاب بینش سیاه امپریالیسم است) گسترده است.

باید در نظر داشت که هدف نهایی پروژه‌ی شرق‌شناسی، شناخت بیشتر شرق برای سلطه‌ی بیشتر بر آن است. اما شماری از منتقدان برجسته به تصور غلطی از مطالعه‌ی شرق‌شناسی نائل شده‌اند؛ که باید رفع و به آگاهی تبدیل شود. برای مثال برنامه‌ی ادوارد سعید، تلاشی برای ایجاد تقابل‌های دوگانه بین متون غربی و واقعیات شرقی نیست؛ بلکه تلاشی است موفق برای نشان دادن چگونگی و میزان بازتاب واقعیات شرقی در متون استعماری است. بنابراین معلوم می‌شود که موضوع کنش‌های متقابل بین تخیل و واقعیت موضوعی چشمگیر است. حقیقت پذیرفته شده در این باره این است که ادبیات قرن نوزده انگلیس منعکس کننده‌ی موضوع رویارویی‌های استعماری است، که القا کننده‌ی برتری فرهنگ انگلیسی است. این بازتاب در هند تحت قیمومیت بریتانیای قرن نوزدهم از نظر اصلاحات کلی و تغییرات خاص اجتماعی، از قبیل آموزش، زبان و غیره، بسیار جالب توجه و آشکار است.

رمان کیم اثر رودیارد کیپلینگ و گذری به هند اثر ای. ام. فورستر دو مثال از ادبیات امپراتوری هستند. هند تحت قیمومیت بریتانیا برای هر دو رمان زمینه‌ی درجهت توصیف و کشف رفتار و دیدگاه‌های بریتانیایی‌ها و هندی‌هاست. این دو اثر از جمله بزرگترین و پیچیده‌ترین آثار در این ژانر (امپریالیستی) هستند. اما باید به خاطر داشت که اثر هنری هرگز «بازتاب ساده‌ی از دیدگاه‌های طبقه حاکم نیست؛ برعکس، این پدیده‌ی پیچیده همواره ممکن است تقابلات (حتی دیدگاه‌های ضد و نقیض موجود در دنیا) را یکپارچه بکند.» (ایگلتون، ۱۹۷۶: ۷). از این نظر این دو اثر ادبی فوق العاده می‌باشند. می‌توان با مقایسه‌ی بین این دو اثر از نظر چگونگی عرضه‌ی تصویر شرایط تاریخی هند تحت قیمومیت بریتانیا، شخصیت‌های اصلی طرفدار استعمار، تصاویر بومیان و آخر سر پرسش‌های مطرح شده درباره‌ی امپریالیسم، بطور کنایه آمیزی امپراتوری را به خاطر نقص‌ها و کاستی‌هایش نقد نمود. با انتقال از رمان کیم به رمان گذری به هند، دیدگاه‌های امپراتوری نیز از موضع قدرت و اعتماد به نفس رو به ضعف می‌گذارد. اگر از کیپلینگ بگذریم، مطمئناً ای. ام. فورستر در رمانش آگاهی خود را از ضعف‌های امپریالیسم نشان داده است. جان ا. مک کلر اظهار می‌کند:

"با آغاز قرن بیستم هنرمندان و روشنفکران بیش از پیش به این امر اعتقاد پیدا کردند که سیطره‌ی امپریالیستی حتی اگر برای کوتاه مدت غیر قابل اجتناب بود، توانست چهره‌هایی زشت از حاکمان و نیز افراد تحت سلطه به نمایش بگذارد." (مکلر، ۱۹۸۱: ۱۵۳).

محقق ادبیات پسا مدرن می‌تواند نقش‌ها و روش‌های این دو داستان و داستان‌های مشابه را در تقویت و یا احیاناً براندازی حکومت امپراتوری مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

منابع

توضیح: نقل قول‌های این مقاله توسط نویسنده ترجمه شده است.

- Ahmad, Aijaz (1993) *In Theory*, Bombay: Oxford University Press.
- Anderson, Benedict (1991) **Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism**, London and New York: Verso.
- Azim, Firdous (1993) **The Colonial Rise of the Novel**, London: Routledge.
- Bakhtin, Mikhail (1981) **The Dialogic Imagination**, Austin: University of Texas Press.
- Eagleton, Terry (1976) **Marxism and Literary Criticism**, London: Methuen and Co. Ltd.
- Forster, E. M. (1979) **A Passage to India**, London: Penguin Twentieth Century Classics.
- Kipling, Rudyard (1993) *Kim*, London: **Wordsworth Classics**.
- Macfie, A. L. (2002) *Orientalism*, London: Pearson Education Limited.
- MacKenzie, John M. (1995) **Orientalism: History, Theory and the Arts, Manchester**: Manchester University Press.
- McClure, John A. (1981) **Kipling and Conrad**, Cambridge: Harvard University Press.
- Said, Edward (1994) **Culture and Imperialism**, London: Chatto and Windus.
- Said, Edward (1991[1978]) **Orientalism**, New York: Penguin.
- Turner, B. S. (1978) **Marx and the End of Orientalism**, George Allen and Unwin.
- Vice, Sue (1997) **Introducing Bakhtin**, Manchester and New York: Manchester University Press.

